

هو العليم

تحلیلی از حضرت سید هاشم حدّاد راجع به قضیّه
حضرت موسی و خضر علیهما السّلام

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینس طهرانی

اسرار ملکوت، جلد ۳

حضرت موسی در طلب علم و رشد به سمت

خضر روانه شد

در داستان حضرت موسی و خضر علیهما السّلام به وضوح مشاهده می‌کنیم که حضرت موسی از خداوند طلب علم و رشد می‌کند و خداوند او را به سمت خضر روانه می‌سازد: **(قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا)** «حضرت موسی به حضرت خضر گفت: اجازه می‌دهی که در صحبت و هم‌نشینی تو، از آن علم که خداوند نصیب تو کرده است به من نیز بیاموزی، و موجب رشد و ترقّی و باز شدن افق‌های جدید معرفتی و شناخت من نسبت به اختلاف مقادیر و تغایر در ظهور اراده‌ها و مشیّت‌های پروردگار گردی؟» در این آیه با صراحت درباره حضرت موسی می‌فرماید که از حضرت خضر درخواست هدایت و ارشاد نمود، با اینکه او خود از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت و تبلیغ بوده است. و این مطلب دلیل بر این است که در دستگاه خلقت و تربیت و تزکیه ربوبی، ملاک در حقّ و واقع، همان حیثیت کشف و انطباق با

نفس الأمر است که از سرچشمه و مبدأ لایزال علم ربوبی بر قوالب ممکنات و مظاهر عالم کثرت افاضه می‌شود، و هیچ کس از پیش خود سرمایه و اندوخته‌ای ندارد که بخواهد متاع خویش را در این بازار عرضه نماید. خواه آن فرد پیامبر باشد یا غیر، و خواه فرد طالب از پیامبران باشد یا شخص عادی، تفاوتی ندارد.

جالب اینکه حضرت موسی علیه السلام در زمانی چنین درخواستی نمود که از پیامبران اولوالعزم به حساب می‌آمد و صاحب شریعت و کتاب شده بود و خود مجری شریعت و احکام الهی و محلّ نزول وحی و ملائکه مقرب گشته بود، و در چنین حالتی از خداوند تقاضای رشد و صلاح و تکمیل علم و معرفت داشت.

تحلیل حضرت حاج سید هاشم حدّاد از

ماجرای حضرت موسی و خضر

روزی در محضر عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - بودم، سخن از ماجرای حضرت موسی و خضر علیهما السلام به

میان آمد و اینکه از آیه استفاده می شود: مقام و مرتبه حضرت خضر بالاتر از حضرت موسی بوده است، زیرا تقاضای تعلیم و رشد نموده است. مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - فرمودند:

خیر، مطلب این چنین نیست. حضرت موسی پیامبر اولوالعزم بود و صاحب کتاب و شریعت بود، و حضرت خضر در آن زمان در تحت شریعت و دین و آیین حضرت بوده است، حال چگونه می توان تصوّر نمود که مرتبه و منزلت حضرت خضر بالاتر از حضرت موسی بوده است؟ بلکه مطلب غیر از این است.

حضرت موسی علیه السلام از آنجا که صاحب شریعت و کتاب و قانون و تکلیف بود، حقیقت وجود و نفس و قلب او با واقعیت این مرتبه از اراده و مشیت الهی که نزول کتاب و شریعت و قانون است، متحد گشته بود و امری جز این در نفس و قلب و ضمیر او اصلاً وجود و حضور نداشت. او اراده و مشیت پروردگار را صرفاً در تجلی و ظهور او در عالم کثرت بر اساس رعایت تکالیف ظاهریّه و

احکام عامّه تماشا می کرد، و بر همین اساس هم در میان مردم به رتق و فتق امور می گذراند.

حضرت موسی علیه السّلام مقام مشیّت و اراده حقّ را یک سو می نگریست و ادراک او بر این بود که جریان نظام اجتماعی و تربیت و تدبیر فقط بر اساس معادلات ظاهری و متعارف که منطبق با شریعت اوست باید انتظام یابد، و هر پدیده و رخدادی خارج از این چهارچوب خلاف اراده و رضا و مشیّت پروردگار است و باید از آن جلوگیری نمود، گرچه فاعل آن فرد صالح و مطیع اوامر پروردگار و حتی از انبیا و اولیا باشد. و اگر حضرت موسی علیه السّلام در زمان امام صادق علیه السّلام بود و صحنه اطاعت امر آن حضرت توسط هارون مکی را مشاهده می کرد، قطعاً همان اعتراض و ایراد را به آن حضرت وارد می ساخت.

حکایت رفتن هارون مکی داخل تنور گداخته

به امر امام صادق علیه السّلام

در مناقب ابن شهر آشوب آورده است:

«روزی یکی از شیعیان خراسان خدمت امام

صادق علیه السّلام در مدینه رسید و از اوضاع و احوال خراسان و شیعیان آنجا بیاناتی خدمت حضرت ارائه داد، و در ضمن گفتار از فداکاری و جان‌نثاری و بذل مال و جان در راه تثبیت خلافت و امامت حضرت صادق علیه السّلام داد سخن داد و با لحن معترضانه عرض کرد: ”یا بن رسول الله، چرا نسبت به احقاق حقّ و ابطال ظلم و جور و گرفتن حقّ خلافت از این خلفای جور اقدام نمی‌کنید، در حالی که شیعیان شما در خراسان در انتظار دستور و فرمان شما بی‌صبرانه روزگار می‌سپرنند و چشم به اراده و اوامر شما دوخته‌اند؟“

امام صادق علیه السّلام خدمتکار را صدا زدند و فرمودند: تنور پخت نان را از آتش ملتهب نماید. چیزی نگذشت که شعله‌های آتش از داخل تنور زبانه کشید و تنور چنان گداخته گردید که حرارت آن را احساس نمودند.

در این هنگام امام صادق علیه السّلام به آن مرد خراسانی فرمودند: ”برخیز و در میان آتش قرار گیر!“ آن مرد از شنیدن این سخن چنان

وحشت زده گشت که در مقابل امام علیه السّلام به
جزع و فزع درآمد و عرض کرد: ”یا بن رسول
الله، این چه دستوری است که می فرماید؟ شما را به
حقّ اجدادتان بر من رحم کنید و ما را به این
زبانه های آتش مسپارید.“ امام صادق علیه السّلام او
را معاف نمودند و سخن را در موضوعی پیش
کشیدند.

مدّتی نگذشته بود که هارون مکی، از اصحاب
خاصّ و سرّ آن حضرت، به درون خانه آمد و به
حضرت سلام کرد، حضرت پاسخ سلام او را دادند
و قبل از آنکه بنشیند به او فرمودند: ”برو و در داخل
تنور بنشین!“

هارون مکی کفش خود را به کناری نهاد و یکسره
به سمت تنور رفت و داخل آن قرار گرفت. این بار
مرد خراسانی از وحشت و دهشت این قضیه، چنان
مضطرب و پریشان گشت که از حضرت تقاضای
عفو هارون مکی را نمود. حضرت توجهی به کلام
او نکردند و به سخنان خویش ادامه دادند و از احوال
شیعیان خراسان از او پرسش می نمودند، تو گویی

حضرت خود در خراسان و در میان شیعیانشان حضور داشته‌اند. پس از مدّتی رو کردند به مرد خراسانی و فرمودند: ”برو و از نزدیک رفیقت را داخل تنور مشاهده کن و ببین چه بر سر او آمده است!“

مرد خراسانی حرکت کرد و به سر تنور آمد و دید هارون مکی در میان شعله‌های آتش و زغال‌های گداخته نشسته و با آنها بازی می‌کند. امام صادق به هارون فرمودند: از تنور بیرون آید، و سپس به مرد خراسانی فرمودند: ”در خراسان چند نفر از شیعیان ما مانند این مرد وجود دارد؟“

مرد خراسانی عرض کرد: ”یا بن رسول الله، قسم به خدا دو نفر از میان آنها یافت نمی‌شود.“

حضرت فرمودند: ”اگر ما پنج نفر مانند این شخص یار و یاور داشتیم قیام می‌نمودیم.“

تفاوت واردات و تجلیات حضرت موسی و

خضر

حال سخن در این است که حضرت موسی علیه السلام به واسطه تجلی برخی از اسماء و صفات حقّ،

در همان محدوده و افق و عوالم وجود می‌تواند سیر و سلوک نماید، و نسبت به سایر تجلیات اسماء و صفات طبعاً ادراک او ناقص خواهد بود؛ زیرا آن جامعیت و سعه‌ای که بتواند سایر تجلیات را در مظاهر احساس و ادراک و لمس کند، فاقد می‌باشد.

اما حضرت خضر علیه السّلام گرچه سعه و جامعیت حضرت موسی را نداشت، ولی در تجلی برخی از اسماء و صفات بر حضرت موسی پیشی گرفته بود؛ و از این جهت نفس و قلب و فکر و تصمیم و اراده و فعل او نیز بر اساس همان تجلی و ظهور تعین یافته بود، تعینی که حضرت موسی علیه السّلام ابداً و به هیچ وجه من‌الوجه نتوانست آن را دریابد و خود را با آن انطباق دهد. و لذا در مقام اعتراض و انتقاد برآمد و سخت بر حضرت خضر برآشوبید و فعل او را تقبیح نمود، در حالی که قطعاً می‌دانست که او همان فرد عالمی است که از خداوند توفیق تعلّم و رشد در خدمت او را تقاضا کرده بود.

مرحوم حدّاد - قدّس الله سرّه - می‌فرمودند:

با روشن شدن این حقیقت و مسائلی که اتفاق

افتاد، حضرت موسی علیه السّلام دریافت مسأله تجلی ذات خداوند بر نفوس بشری فقط و فقط در محدوده نفس و ضمیر و قلب او نیست، بلکه مطلب بسیار بالاتر از این حرف‌هاست، و جلوه حق در مظاهر مختلف نه در حد فهم و ادراک و احساس ما است، و چه بسا اسرار و رموزی است که ابداً فکر و قلب ما بدان راه ندارد و به کُنه آن نخواهد رسید. و البته این مسأله برای رشد و باز شدن افق جدید معرفتی و کشفی حضرت موسی علیه السّلام بوده است که بدین وسیله حاصل شد و مقصود حضرت موسی علیه السّلام برآورده گردید.

این بود فرمایشات حضرت حدّاد - رضوان الله

علیه - در قضیه موسی و خضر علیهما السّلام.^۱

^۱ اسرار ملکوت، ج ۳، ص: ۱۶۶